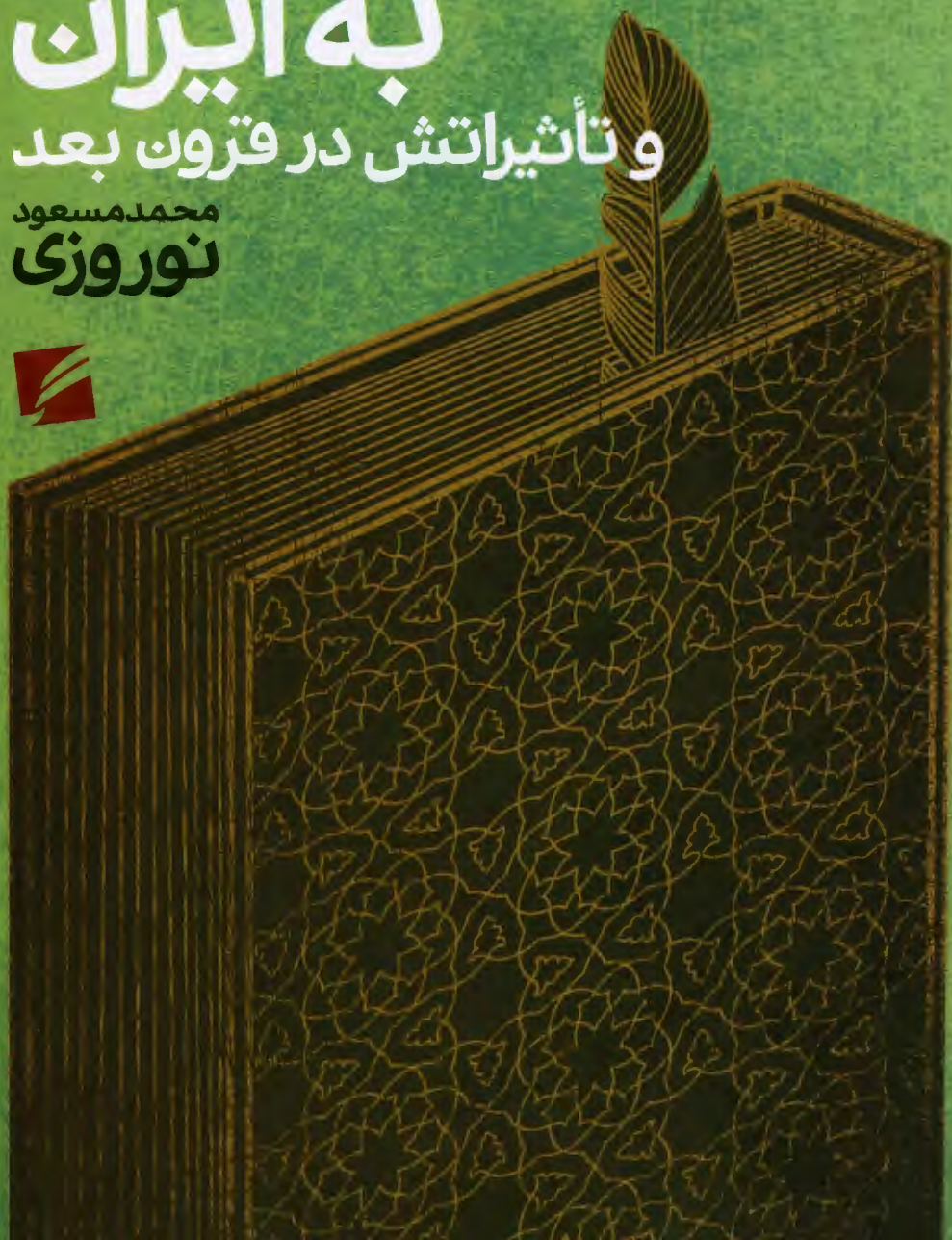


ورود اسلام به ایران

و تأثیراتش در قرون بعد

محمد مسعود

نوروزی





ورود اسلام به ایران و تأثیراتش در قرون بعد

دکتر محمد مسعود نوروزی شمیرانی



کامرو

تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از سهراه طالقانی،
خیابان نیرو، شماره ۷/۱، تلفن: ۷۷۶۲۶۳۷۹

ورود اسلام به ایران و تأثیراتش در قرون بعد
محمد مسعود نوروزی شمیرانی

• چاپ اول، ۱۴۰۱ تهران • شمارگان ۵۰۰ نسخه • قیمت: ۲۴۰۰۰۰ تومان

• ویراستار: علی قاسمی • صفحه‌آرا: هاجر صفری
• طراح جلد: حسن کریم‌زاده • چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۹۱۷-۶۰-۶ ISBN 978-964-6917-60-6

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

سرشناسه: نوروزی، محمد مسعود، ۱۳۵۰
عنوان و نام پدیدآور: ورود اسلام به ایران و تأثیراتش در قرون بعد/ تألیف محمد مسعود نوروزی
شمیرانی.

مشخصات نشر: تهران: گام نو، ۱۴۰۱

مشخصات ظاهری: ۵۳۴ ص.

فروست: تاریخ ایران.

شابک: 978-964-6917-60-6

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: ایران -- تاریخ -- پس از اسلام، ۱۲ق. - ۹۱۱ق.

موضوع: Iran - History - Islamic era, 633 - 1505

رده بندی کنگره: DSR۵۱۱

رده بندی دیویی: ۰۴/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۲۵۳۱۵

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

در طی زندگی ام معمولاً از انسان‌هایی که با افکار
من موافق نبوده‌اند، چیزهای به‌درد بخوری آموختم.

آندره مالرو

تقدیم به منتقدان و مخالفان اسلام

و به اسلام‌ستیزان؛

زیرا که نقدهای منصفانه و غیر منصفانه آنها

سبب شد بیش‌تر بخوانم، بیش‌تر بیندیشم و

فهمم را از اسلام اصلاح کنم و ایمانم را از نو بازسازی نمایم!

فهرست

پیش‌گفتار	۱۱
فصل اول: اوضاع ایران زمین، «قرن‌ها قبل» از اسلام	۱۷
۱-۱- ورود اقوام آریایی به ایران	۱۷
۱-۲- اقوام بومی، مادها و آیین آنها	۲۰
۱-۳- اشتراکات دینی آریاییان ایران و هند	۲۳
۱-۴- ظهور زرتشت و مخالفت با دین آریایی	۲۶
۱-۵- کردار و پندار هخامنشیان	۳۳
۱-۶- کردارهای خانوادگی آریایی	۳۹
۱-۷- کردارهای اجتماعی هخامنشیان	۴۴
۱-۸- کردار سفیر آیین مزدیسنايي	۴۵
۱-۹- تمدن و معماری هخامنشی	۴۸
۱-۱۰- حمله خونبار اسکندر مقدونی	۵۱
۱-۱۱- تسلط فرهنگ و آداب یونانی	۵۴
۱-۱۲- استقلال مجدد توسط اشکانیان و آیین آنها	۵۸
۱-۱۳- جمع‌بندی فصل اول	۶۰
فصل دوم: اوضاع ایران زمین در «آستانه» ورود اسلام	۶۳
۲-۱- چهار سده فرمان‌روایی ساسانیان	۶۳
۲-۲- پندار و گفتار مزدیسنايي علیه مخالفان	۶۵
۲-۳- فقهای قدرتمند دربار ساسانی	۶۹
۲-۴- کردارهای خانوادگی ساسانیان	۷۱
۲-۵- کردار حکومت ساسانی درباره سایر ادیان	۷۸
۲-۶- جامعه طبقاتی و بافت شهری ساسانیان	۸۴

۸۶ ۲-۷- محرومیت اقتصادی توده ایرانی

۹۰ ۲-۸- محرومیت ایرانیان باستان از تحصیل

۹۳ ۲-۹- آیا تمام سرزمین ایران زرتشتی بودند؟

۹۶ ۲-۱۰- روابط ایرانیان با اعراب مرزی و شبه جزیره

فصل سوم: اوضاع ایران زمین در قرن اول هجری ۱۰۱

۱۰۱ ۳-۱- سرآغاز بحث

۱۰۲ ۳-۲- هدف و مخاطب پیام محمد رسول (ص)

۱۰۷ ۳-۳- آغاز اختلافات تیسفون ساسانی با حیره عربی

۱۱۵ ۳-۴- وقایع چهار سال سرنوشت ساز در دربار ایران

۱۱۷ ۳-۵- وقایع چهار سال سرنوشت ساز در عربستان

۱۲۴ ۳-۶- یک برداشت تاریخی اشتباه

۱۲۵ ۳-۷- ایران در زمان خلیفه اول ابوبکر

۱۳۸ ۳-۸- ایران در زمان خلیفه دوم عمر

۲۰۸ ۳-۹- ایران در بازه دوازده سال حکومت خلیفه سوم عثمان

۲۲۶ ۳-۱۰- تحلیلی بر علل ناکامی ساسانیان

۲۳۴ ۳-۱۱- ایران در زمان خلافت امام علی

۲۴۵ ۳-۱۲- جزیه و زکات

۲۵۸ ۳-۱۳- برخی اصول کلی در دین اسلام

۲۸۱ ۳-۱۴- ماهیت و علت جنگ های خلفای راشدین

۲۹۲ ۳-۱۵- سرنوشت اسیران ایرانی

۳۰۵ ۳-۱۶- آزادی مناسک زرتشتیان و مسیحیان

۳۰۷ ۳-۱۷- حکومت بنی امیه

فصل چهارم: وقایع ایران زمین در قرون دوم و سوم هجری ۳۳۳

۳۳۳ ۴-۱- حکومت بنی عباس

۳۳۴ ۴-۲- اختلافات درونی زرتشتیان

۳۳۸ ۴-۳- کتاب های دینی و ادبی زرتشتی

۳۵۷ ۴-۴- وقایع قرن دوم و دانشمندان آن

۳۶۱ ۴-۵- تغییرات زبان و خط فارسی

۳۷۲ ۴-۶- وقایع قرن سوم و دانشمندان آن

فصل پنجم: وقایع ایران زمین در قرون چهارم و پنجم هجری	۳۸۷
۵-۱- وقایع قرن چهارم	۳۸۷
۵-۲- دانشمندان قرن چهارم	۳۹۳
۵-۳- دانشمندان قرن پنجم	۳۹۷
فصل ششم: وقایع ایران زمین در قرون ششم و هفتم هجری	۴۰۳
۶-۱- ظهور افسانه نابودی کتب در قرن ششم	۴۰۴
۶-۲- رد پای کتاب‌های علمی ایران باستان را در کجا باید جست؟	۴۱۹
۶-۳- دانشمندان قرن ششم	۴۲۰
فصل هفتم: حمله مغولان به ایران در قرن هفتم هجری	۴۲۳
۷-۱- دانشمندان قرن هفتم و وقایع قرن هشتم هجری	۴۲۳
۷-۲- فاجعه حمله مغولان	۴۲۶
۷-۳- دانشمندان قرن هشتم	۴۴۲
فصل هشتم: صعود و سقوط ایران مسلمان	۴۴۵
۸-۱- علل و زمینه‌های رشد اسلام در ایران	۴۴۵
۸-۲- دلایل نزول «شکوه ایرانیان مسلمان» بعد از قرن ۸	۴۶۳
۸-۳- جمع‌بندی	۴۷۴
فهرست برخی منابع	۴۷۹
منابع فارسی و عربی	۴۷۹
منابع لاتین	۴۹۸
نمایه	۴۹۹

پیش‌گفتار

در دوران مدرسه، به هنگام مطالعه درس تاریخ مربوط به وقایع اواخر عصر ساسانیان و ورود اسلام به ایران، بحث مربوط به آن وقایع خیلی روشن نبود و پرسش‌ها و ابهاماتی در خود داشت. شاید سایر دانش‌آموزان چندان توجهی به این پرسش‌ها نداشتند و معلم نیز. دانش‌آموزان در تلاش برای حذف فصل‌های بیش‌تری از کتاب تاریخ، و معلم در فکر تمام کردن درس و دادن آمار قبولی بودند!

در آنجا، سخن از یزدگرد آخرین شاه ساسانی، و کشته شدنش به دست آسیابانی در مرو (۶۵۱ م) و ورود اسلام بود؛ و سپس بلافاصله مبحث خلافت امویان (۶۲۲ تا ۷۵۰ م) طرح می‌گردید؛ در کتاب‌های تاریخ سال‌های بعد، ماجرای خلافت عباسیان (۷۵۰ تا ۱۲۵۸ م) به‌طور نیمه‌تمام ارائه می‌شد؛ یعنی در میانه حکومت عباسیان، به شرح حکومت‌های ایرانی طاهریان (۸۲۱ تا ۸۷۳ م)؛ صفاریان (۸۶۱ تا ۱۰۰۲ م)؛ سامانیان (۸۷۴ تا ۱۰۰۴ م)؛ و آل بویه (۹۳۲ تا ۱۰۵۵ م) و ... پرداخته می‌شد.

گویی یک جهش در فاصله بین حکومت ایرانیان باستان با دوره‌های ایرانیان مسلمان در کار بود. خلاصه ماجرا این بوده است که حکومت ساسانیان، ابتدا (۶۳۵ م) در قادسیه، نزدیک کربلا، و سپس در نهاوند (۶۴۲ م) از لشکر مسلمانان شکست خورد، و نه سال بعد، آخرین شاه ساسانی در ترکمنستان کنونی، به دست یک ایرانی کشته شد؛ یعنی فاصله‌ای در حدود ۲۵ سال از هنگام گسترش اسلام در عربستان، تا ورود و گسترش مقدماتی آن به ایران (۶۳۲-۶۵۶ م) در این میان، رخداد برخی وقایع، گنگ و مبهم می‌شود. در آن زمان، در مواجهه با رخدادهای پس از ورود اسلام به ایران، پرسش‌های نگارنده این بود که ایرانیان چگونه مسلمان شدند؟ قبل از جنگ نهاوند، ما چه می‌کردیم و چه آدابی داشتیم؟ آیا آن آداب و رسوم، محبوب مردم ایران بود؟ زبان ما چه بود؟ جنگ قادسیه چرا آغاز شد؟ آیا امام علی یا امام حسن نیز در

این جنگ شرکت داشتند؟ برخوردها با اسرای جنگی چگونه بود؟ آیا تمام زنان ایران را به کنیزی بردند؟ آیا این واقعه، جنگی تجاوزکارانه و ظالمانه بود و مهاجمان در پی کسب ثروت بودند؟

می‌دانیم که ابومسلم خراسانی در ۷۱۸ م، یعنی ۷۶ سال بعد، اعرابِ اموی را شکست داد؛ سپس طاهر بن حسین در ۸۲۱ م، یعنی حدود ۱۸۰ سال بعد، اولین حکومت مستقل ایرانی را در بلخ بنیان گذارد. در این بازهٔ صد و هشتاد ساله، ایرانیان با چه زبانی سخن می‌گفتند؟ آیا با همان زبان فارسی که مثلاً اشکانیان یا ساسانیان با آن تکلم می‌کردند، آنها نیز با آن تکلم می‌کردند؟ آیا خطی که با آن می‌نوشتند، همان خطی است که آنها، و اکنون ما با آن می‌نویسیم؟ آیا بر فرض، اگر اکنون یکی از سربازان هخامنشی زنده شود و سخن بگوید، تمام واژگانش قابل فهم خواهد بود؟ چه پیوند زبانی یا فرهنگی بین من و مثلاً سرباز هخامنشی برقرار خواهد بود؟ و سؤالاتی از این دست در ذهن نگارنده می‌گشت، اما نه تبیین روشنی در آن دروسِ مختصر یافت می‌شد، و نه پاسخی قانع‌کننده از طرف معلمِمان داده می‌شد. پاسخ‌ها بنا به پیش‌زمینه‌های معلّم مربوط، تفاوت داشت! و اگر از معلّم دینی پرسیده می‌شد، پاسخ این بود که فقط می‌دانم که دین اسلام و مکتب تشیع، برحق است و ...! در مقابل، پاسخ معلّم فارسی، چند بیت از شاهنامه بود و اینکه اعراب، تازی‌اند و سوسمار و شیر شتر می‌خورده‌اند و تمام هنر و دانش جهان نزد ما ایرانیان بوده است و اعراب، آنها را ربوده‌اند! جواب‌ها کم‌وبیش در همین حول‌وحوش بود.

نگارنده، در سال‌های بعد، و با توسعهٔ رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نیز با کمال شگفتی متوجه شد که پاسخ‌ها در خصوص پرسش‌های یادشده، عمدتاً شبیه به یکی از دو حالت سابق‌الذکر است؛ یعنی آغشته است با پیش‌داشت‌های ذهنی و یا غرض‌های شخصی و بغض‌های احساسی، آن‌هم بدون تحقیق علمی.

در هر حال، پاسخ‌ها قانع‌کننده نبود. زیرا نگارنده در پی فهم وقایع و گزاره‌های عینی تاریخی و رخداد‌های نقل‌شدهٔ واقعی بود؛ و نه در پی تحلیل‌های برآمده از تمایلات و عواطف شخصی. این مسئله، نگارنده را بر آن داشت تا کمرِ همت ببندد و خود، با صرف وقتی عظیم و گذشتن از بسیاری از خوشی‌ها و راحتی‌ها و مطالعهٔ حدود ۴۰۰ منبع و کتاب و مقالهٔ مختلف فارسی و عربی و انگلیسی با امداد از کتاب‌های کتاب‌خانه‌های ملی و مجلس، کار سترگ پژوهشِ ورود اسلام به ایران و پی‌آمدهای آن را به سرانجام برساند. در نگارش اثر پیش رو، در حدود ۵ سال وقت صرف شده است. انگیزهٔ اصلی این نوشتار، یافتن حقیقتی دربارهٔ یک برش از تاریخ بود. مطالب کتاب، تماماً به هم مرتبط، و هر قسمت به گونه‌ای پیش‌درآمد قسمت

بعدی است؛ لذا نویسنده از خوانندگان محترم تقاضا دارد که کتاب را به تدریج و ترتیب و کامل بخوانند، و از مطالعه ناقص و شتابزده آن خودداری کنند. تأمل و صبر و پیوستگی در مطالعه کتاب، بسیار سودمند خواهد بود.

اما هیچ «گزاره» ای در جهان نیست که نتوان با آن مخالفت کرد؛ یا حدّ اقل نتوان عده‌ای را یافت که با آن مخالف باشند. برای آن گزاره نیز هر یک از طرفین می‌توانند دلایلی بیاورند. اینکه چرا عده‌ای، به درستی گزاره‌ای معتقد می‌شوند و عده‌ای به مخالفت با آن گزاره می‌پردازند، البته دلایل متعددی دارد. شاید دلیل اصلی اش، صرفاً میزان قوّت استدلال و یا وجود شواهد کافی برای پذیرش آن «گزاره» نباشد، دلایل پذیرش یا ردّ یک «گزاره» به شرح ذیل است:

۱- محیط خانواده و زندگی؛ ۲- پیش‌زمینه‌های فکری؛ ۳- سطح و منبع درآمد اقتصادی؛ ۴- اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانه؛ و ۵- خصلت‌های ژنی و ضمیر ناخودآگاه.

هیچ یک از متخصصان علوم اجتماعی و روان‌شناختی در «تأثیرگذاری» عوامل فوق، بر پذیرش یا ردّ یک گزاره تردید ندارند؛ اما اگر اختلافی هست در «سهم» تأثیر هر یک از این عوامل است؛ یعنی ممکن است فردی، سهم عامل اقتصادی را بیش‌تر بداند و دیگری سهم خصلت‌های به ارث رسیده ژنی را و یا بالعکس و ... در هر حال، غرض، بیان این واقعیت است که انسان‌ها برای موافقت و یا مخالفت با یک گزاره یا واقعه، صرفاً بر «اساس شواهد و دلایل» عمل نمی‌کنند، بلکه عوامل دیگری نیز علاوه بر آن شواهد و دلایل محض، در کار است که به نسبت تأثیر گذارند. تأثیرگذاری عوامل فوق، در برخی موارد بنا بر صداقت و وجدان فرد، کم‌تر و حتی نزدیک به صفر می‌شود؛ ولی برخی از عوامل مذکور، ناخودآگاه و ناخواسته، تأثیری — هر چند حدّ اقلی — خواهند گذاشت. حالت مطلوب آن است که آدمی بدون افکار از پیش ساخته و به عبارتی با ذهنی خالی، با «گزاره» مواجه شود و بر اساس شواهد و دلایل ارائه شده، قضاوت نماید.

بنابراین شاید بتوان با خالی کردن ذهن از پیش‌فرض‌های قبلی، و روشن کردن چراغ وجدان، در برابر پرسش «ما چگونه مسلمان شدیم؟» به میزان زیاد، پاسخی درخور و منصفانه داد. در این تحقیق نیز در عین توجّه به عوامل مؤثر و محدودیت‌های فوق، تلاش نویسنده بر این بوده که تعصّبات را کنار گذاشته، و تا حدّ توان، با بی‌طرفی و روش علمی، به سراغ منابع معتبر تاریخی رفته و آنچه را اتفاق افتاده — اعم از خوب و بد — روایت، و در نهایت براساس انصاف، نتیجه‌ای را که خود می‌فهمد، اعلام کند.

ممکن است نتیجه‌گیری نویسنده، به‌رغم تلاشش، ناخواسته و تا حدودی متأثر از برخی عوامل فوق باشد. چنان‌که سایرین نیز نمی‌توانند ادعا نمایند که بدون تأثیر عوامل اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی و حتی شخصیتی، از مباحث نتیجه‌گیری می‌کنند.

در هر حال، نگارنده در این تحقیق کوشیده است تا ضمن مطالعه و عرضه پاسخ‌های مختلف، آراء و نظریات را منصفانه تحلیل و نقد کند. امید است که حتی دوستانی که نتیجه‌گیری‌های نگارنده را در مواردی نمی‌پسندند، متوجه صحت و دقت پژوهش‌ها در نقل قول‌ها و اسناد ارائه‌شده متعدد باشند و همان‌ها برایشان مفید باشد.

اما برای پاسخ به پرسش اصلی چگونگی ورود اسلام به ایران، آشنایی مقدماتی با اوضاع تاریخی ایران، پیش از ورود اسلام ضرورت دارد. لذا در فصل اول، جهت یادآوری، مطالبی از ورود آریایی‌ها؛ حکومت‌های ماد؛ هخامنشی؛ سلوکی و اشکانی؛ به‌طور مختصر آورده شده است. البته از آنجا که اوضاع تاریخی «آستانه» ظهور اسلام در ایران از اهمیت بیش‌تری برخوردار است، لذا تأکید بیش‌تر بر وقایع اواخر حکومت ساسانی است که در فصل دوم به آن پرداخته می‌شود. ممکن است خواندن دو فصل اول برای آنان که در پی بحث اصلی هستند، به ظاهر چندان ضروری نباشد، ولی مطالعه این دو فصل به عنوان مقدمه ورود به فصل سوم، بسیار سودمند و حتی ضروری است. بحث اصلی از فصل سوم آغاز می‌شود که دربرگیرنده وقایع قرن هفتم میلادی (اول هجری) است و صفحات زیادی از کتاب به آن اختصاص یافته، و سپس در فصول بعد، به اوضاع اجتماعی، دانشمندان و وقایع ایران‌زمین بعد از ورود اسلام پرداخته شده است. در فصول چهارم تا هفتم کتاب به تأثیر اسلام بر فرهنگ، روابط اجتماعی و وضع علوم در ایران‌زمین، از بدو ورود اسلام تا حمله مغول، یعنی در بازه زمانی ای در حدود ۸۰۰ سال، پرداخته شده است. در آخرین فصل (فصل هشتم)، نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نگارنده ارائه شده است.

بدیهی است که تحلیل بازه زمانی طولانی مورد نظر، مستلزم استفاده از منابع متنوع و صرف وقت طولانی بوده است.

اما اینکه چرا فقط به بحث ورود اسلام به ایران در قرن هفتم میلادی (اول هجری) بسنده نمی‌شود و این بررسی تا هشت قرن بعد ادامه می‌یابد، سؤالی نیکوست. پاسخ این است که برای فهم درست یک واقعیت تاریخی، باید صبور بود تا آثار و پی‌آمدهای آن در قرن‌های بعد آشکار شوند. معمولاً هر چه از یک واقعه تاریخی فاصله گرفته می‌شود، به حقیقت آن واقعه و تأثیرات آن بهتر می‌توان پی برد.

در این کتاب با نام‌های مورخان و نویسندگان متعددی چون طبری (۲۲۴-۳۱۰ ه‍.ق)، بلاذری (متوفی ۲۷۹ ه‍.ق)، نرشخی (۲۸۶-۳۴۸ ه‍.ق)، احمد ابونعیم (۳۳۶-۴۳۰ ه‍.ق)،

ابراهیم اصطخری (متوفی ۳۳۶)، ابن اسفندیار آملی (قرون ۶ و ۷ هـ)، حمدالله مستوفی قزوینی (۶۸۰-۷۵۰ هـ)، و...، روبه‌رو خواهیم شد. این اسامی، عمدتاً از مورخان و دانشمندان نام‌آور قرن‌های اولیه بوده‌اند. هرچند در این کتاب سعی شده از مورخان فوق و منابع دست‌اول و نسبتاً معتبری استفاده شود، آوردن اسامی آنها به معنای تأیید تمام و کمال دیدگاه‌ها و آراشان نیست. بلکه مطلبی که از آنها آورده می‌شود در ابتدا با روش علمی، تحلیل، و سپس قبول یا رد می‌گردد؛ و چنانچه دلیل متقنی برای هیچ کدام از آن مطالب نباشد، ممکن است بدون اظهار نظر قطعی باقی بماند؛ حتی آوردن نظر نویسندگان معاصر، با هدف اشاره به «تحلیل‌ها و توضیحات» موجود در آنها بوده است و نه الزاماً اعتبار دادن به کلامی بنا به «نام گوینده». آوردن نام‌ها، صرفاً به عنوان معرفی گوینده و نقل منبع بوده است؛ و اسم اشخاص، به خودی خود، دلیلی بر تأیید سخنی نیست، بلکه هدف، توجه به قوت کلام و استدلال مطلب منقول بوده است.

و نکته آخر اینکه در این پژوهش، هم از منابع اصلی عربی و هم از ترجمه فارسی آنها استفاده شده است. برای تشخیص این دو حالت، یا در پراکنش، کلمه عربی نوشته شده؛ یا واژه مثلاً «الطبری» در مقابل واژه «طبری» به کار رفته؛ در برخی موارد هم، پس از نام کتاب، با آوردن کلمه «ترجمه»، این تمایز مشخص شده است.

امید است که این اثر، خدمت کوچکی در جهت روشن شدن حقایق تاریخی ایران بزرگ، و گامی برای دوستی و نزدیکی افکار مختلف باشد. بدیهی است که نگارنده نقدهای صاحب‌نظران را به دیده منت خواهد گذاشت.

والسلام - تهران

محمّد مسعود نوروزی شمیرانی

nevisandeketab@gmail.com

فصل اول

اوضاع ایران زمین، «قرن‌ها قبل» از اسلام

۱-۱- ورود اقوام آریایی به ایران

برای توضیح ورود آریایی‌ها به ایران، باید به زمانی در حدود هزار سال قبل از تولد مسیح بازگشت. طبق یکی از نظریه‌ها، اقوام آریایی به تدریج و در چند مرحله، که آخرین آن، تقریباً ۱۶۰۰ سال قبل از پدیدارشدن اسلام در ایران بود، وارد فلات ایران شدند. آریایی‌ها که قومی اسب‌سوار، جنگ‌جو و کوچ‌نشین بودند، از نواحی جنوب سیبری به چند شاخه منشعب گردیدند. دسته‌ای به فلات ایران، دسته‌ای به شمال شبه‌قاره هند، و دسته‌ای به اروپای شرقی رفتند.

طی این زمان طولانی ۱۶۰۰ سال از ورود آریایی‌ها تا ورود مسلمانان، رسوم و زبان‌های یک قوم دچار تغییر می‌شوند. معمولاً شانزده قرن، بازه‌ای است که یک جامعه، با فراز و فرود در سنت‌ها، گویش‌ها و ادیان‌ش تحولات زیادی می‌پذیرد. سرزمین گسترده ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده است.

بنابر نظریه باستان‌شناس اکراینی، رومن گیرشمن (۱۸۹۵-۱۹۷۹م)، اقوام ساکن در دشت‌های جنوب غربی روسیه (مانند چچن، داغستان، قره‌چای و چرکسیا)، به علت فشار اقوام دیگر، آنجا را ترک کردند و به سوی جنوب قفقاز که اکنون شامل گرجستان، ارمنستان و آذربایجان است حرکت کردند. دسته‌ای از آنها دریای سیاه را دور زدند و پس از عبور از بالکان و بوسفر (آلبانی، بلغارستان، بوسنی و ...)، به آسیای صغیر وارد، و بر بومیان آنجا مسلط شدند و اتحادیه هیتی‌ها را به وجود آوردند. اما دسته دوم (شاخه شرقی)، در

سواحل دریای خزر عمدتاً از مسیر غرب دریای خزر حرکت کردند و کم‌تر از شرق دریای خزر حرکت کردند و وارد فلات ایران شدند^۱ (شکل ۱-۱).



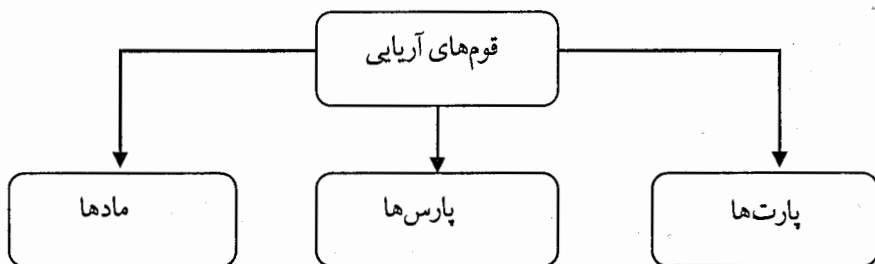
شكل ١-١: ناحية قفقاز

آریایی‌های شاخه شرقی، گله‌داران سوارکاری بودند که از سه طایفه اصلی تشکیل می‌شدند: مادها، پارت‌ها و پارس‌ها^۲. شاخه شرقی از قفقاز عبور کردند و تارود فرات پیش رفتند و در ترکیب با بومیان آنجا پادشاهی میتانی را تشکیل دادند. عده‌ای از این سوارکاران جنگ‌جو، در طول زاگرس مرکزی حرکت کردند و در جامعه بومیان محلی تحلیل رفتند. سرانجام، بخش عمده قبایل شاخه شرقی نژاد آریایی، به تدریج به سمت مشرق رفتند، از ماوراءالنهر و جیحون گذشتند و پس از عبور از

۱. رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۷۲، صص ۴۹ و ۵۰.
۲. این، یک نظریه نسبتاً رایج است. ولی بنابه نظریه کم‌طرف‌داری، کوچ آریایی‌ها از بیرون به داخل فلات ایران غلط است و آنها از ابتدا در ایران ساکن بودند؛ دکتر رواسانی، نظریه رایج را ناشی از نژادپرستی استعمارگران غربی می‌داند. در هر حال، نگارنده اصراری بر هیچ کدام از نظریه‌های فوق ندارد، زیرا اساساً مقصود اصلی در اینجا، بیان اوضاع زیستی و آداب مردمان آن دوره ایران، و مقایسه آن با آیین جدید است. اینکه ایرانیان از کجا آمده‌اند، هدف این بحث نیست. (برای مطالعه نظریه دوم، ر.ک. آریاییان، مردم کاشی، آفرد، پارس و دیگر ایرانیان، جهان‌شاه درخشانی، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۲) و اتحادیه مردم شرق (جامعه بزرگ شرق، پایگاه تاریخی)، شاپور رواسانی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶.

دشت بلخ و هندوکش، در حوالی کابل فرود آمدند.^۱ طبق این نظریه، سرزمین ایران را آریایی‌ها، در کنار ساکنان بومی اولیه ایران، به شکوفایی تمدنی رساندند. آریایی‌ها یکدست نبودند و با هم ستیز داشتند. سطح فرهنگی و اقتصادی آنها، از بومیان ایران، پایین‌تر بود. بومیان ایران که از خانواده درویدهای هند و یا کوشیت‌های حبشه بودند، از سال‌ها قبل، با کشاورزی آشنا شده بودند.^۲ «مادها» در شمال غربی ایران (آذربایجان، کردستان، زنجان، قزوین، همدان، اراک و ری)؛ «پارس‌ها» در نواحی استان فارس و جنوب ایران؛ و «پارت‌ها» در شمال شرقی (خراسان بزرگ) پراکنده شدند. بعدها هر یک از این سه قوم، یکی پس از دیگری به سلطنت رسیدند (شکل ۱-۲).

این نکته حائز اهمیت است که قبل از ورود آریایی‌ها به فلات ایران در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد، این سرزمین خالی از سکنه نبوده است. باستان‌شناسان، آثار مردمانی با قدمت بیش از ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد را یافته‌اند.^۳ ساکنان بومی فلات ایران در آن تاریخ، با عناصر اولیه اقتصادی مانند شکار و زراعت آشنایی داشته‌اند.^۴



شکل ۱-۲: سه دسته اقوام آریایی

۱. رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، صص ۴۹ تا ۵۲. در معاهده‌ای که بین پادشاه هیتیان و حاکم میتانی‌ها منعقد شده، نام‌های میتره، واروئه، ایندزره و نَسْتِیه یاد شده است که همه خدایانی هستند که در میان خویشاوندان نزدیک میتانی شناخته شده بودند.

۲. نقل به مضمون از رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، صص ۱۷-۳۶.

۳. به عنوان مثال، تمدن جیرفت در ساحل هلیل‌رود در جنوب استان کرمان؛ شهر سوخته در زابل؛ تپه سیلک در جنوب غربی کاشان؛ شهر اورارتو در غرب دریاچه ارومیه؛ تپه مارلیک (چراغعلی) در شرق سفیدرود در رودبار گیلان؛ و... همگی قبل از آریایی‌ها در فلات ایران بودند. (ر.ک. تاریخ ایران باستان؛ از ورود آریایی‌ها تا پایان هخامنشیان، دکتر شیرین بیانی، انتشارات سازمان سمت، ۱۳۹۲). عیلامی‌ها با پوستی تیره‌رنگ، یکی از مهم‌ترین سکنه ایران پیش از ورود آریایی‌ها بودند. عیلامی‌ها، مجسمه‌های مختلف و ارواح می‌پرستیدند. (گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام)

۴. همان، ص ۱۵.

۲-۱- اقوام بومی، مادها و آیین آنها

مادها اقوامی آریایی بودند که در حدود ۱۶۰۰ سال پیش از اسلام، وارد فلات ایران شدند.^۱ مادها از قبایل و طبقات مختلفی از جمله ستروخاتیان، زاگارتوتی‌ها (مشترک با پارس‌ها)^۲، مَغ‌ها و ... تشکیل می‌شدند. حدود ۱۳۰۰ سال پیش از اسلام (۷۰۰ ق.م)، مادها دستگاه حکومتی نسبتاً منسجمی تشکیل دادند.

دیاکو یکی از معروف‌ترین امیران ماد بود که گویا در همدان (هگمتانه) قدرت داشت و طوایف ماد را از حالت نامتحد خارج کرد.^۳ ساختار شهر همدان به تقلید از شهر بابل (در اطراف حلهٔ عراق) بود. بابل، در ابتدا سکونتگاه عموری‌های «سامی» نژاد، و سپس مسکن کلدانی‌های سامی نژاد بود. کلدانی‌ها را آشوری‌های سامی نژاد سرنگون کردند. رقیب اصلی مادهای آریایی، آشوری‌های سامی بودند که در شمال عراق کنونی (۱۲۷۰-۵۳۶ ق.م) سکنی داشتند. سرزمین آشوری‌ها در ابتدا در ساحل رود دجله در جنوب موصل قرار داشت، ولی به تدریج کل عراق، لبنان و سوریه را شامل شد.^۴ تصویر خدای آشوری، شباهت زیادی به خدای آریایی، اهورامزدا داشت (شکل ۱-۳).



شکل ۱-۳: آسور، خدای آشوری‌های سامی

۱. فرهنگ فارسی معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۲. نام رشته کوه زاگرس احتمالاً از طایفهٔ زاگارتوتی‌ها گرفته شده است.

۳. بنابر نظریه‌ای، «هوشنگ» در شاهنامهٔ حکیم طوس، همان «دیاکو» شاه دولت مادهاست.

۴. آشوری‌ها هم‌ریشه با عرب‌ها و یهودی‌ها بودند. بخت‌النصر برجسته‌ترین شاه آشوری بود.

دیاکوی ماد (حکومت: ۷۲۷ - ۶۷۵ ق.م) در جنگی با آشوری‌های سامی شکست خورد، اسیر و سپس آزاد شد. دولت بابل و دولت آشور در بین‌النهرین حکومت می‌کردند و هر دو بعدها، به دست هخامنشیان سرنگون گردیدند. مدتی بعد (۶۴۵ ق.م)، آشوری‌ها، حکومت عیلامی را، که بومیان ایران در خوزستان بودند، نابود کردند.^۱ عیلامی‌ها قرن‌ها قبل از آریایی‌ها (از حدود ۸۰۰۰ ق.م) در نواحی لرستان، ایلام، خوزستان و سواحل خلیج فارس ساکن بودند. عیلامی‌ها در کار جادوگری و پرستش خدایان متعدد از جمله مارها بودند؛ بت‌هایشان را با موسیقی به سمت زیارتگاه می‌بردند.^۲ چندین نسل بعد، نوبت قوی‌ترین پادشاه ماد یعنی هووخستره (حکومت: ۶۲۵ - ۵۸۵ ق.م) رسید. او قلمروی ماد را از کردستان تاری گسترش داد.^۳ دولت ماد، سبب توسعه کشاورزی و آبیاری قناتی گردید.^۴

لذا نوعی بهره‌کشی از کارگران برای کشاورزی وجود داشت که به آن برده‌داری محدود زراعتی می‌گویند. در نهایت حدود ۱۱۰۰ سال قبل از اسلام، حکومت ماد، به دست کوروش از طایفه پارس سرنگون شد. دوران آخرین شاه ماد،^۵ دوران انتقال از حالت گله‌داری به حالت مدنیت و کشاورزی است.

هرودوت (۴۸۴ - ۴۲۵ ق.م) می‌گوید که با اینکه پارسیان از رسم قراردادن اموات در فضای باز پیروی می‌کنند، اما به وضوح از آن سخن نمی‌گویند؛ البته دربارهٔ مغان ماد اطمینان دارم که آشکارا چنین می‌کنند. لذا بر این اساس، شاید شکل ۱-۴ بیانگر محل قراردادن جنازه باشد.^۶ دربارهٔ آیین ماد، دکتر محمد معین می‌گوید که احتمالاً مادها (حکومت: ۷۰۱ - ۵۴۹ ق.م)، میتراپرست و آتش‌پرست بوده‌اند.^۷ به نظر می‌رسد که این نظر درست باشد. حجاری کشف‌شده در

۱. عیلامی‌ها (ایلامی‌ها) نه از نژاد آریایی و نه از نژاد سامی‌اند. احتمالاً از نژاد دراویدیان هند باشند. بنای زیگورات چغازنبیل در شوش متعلق به عیلامی‌هاست.

۲. محمود حریریان، صادق ملک شه میرزادی، ژاله آموزگار، نادر میرسعیدی، تاریخ ایران باستان، ج ۱، انتشارات سمت، ۱۳۸۸، صص ۱۳۵ تا ۱۶۰.

۳. برخی معتقدند کیخسرو در شاهنامه فردوسی، همان هووخستره فرمانروای مقتدر ماد است.

۴. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۱۱۰.

۵. آخرین شاه ماد، همان جانشین هووخستره، ایشتویگو (حکومت: ۵۸۵ - ۵۵۰ ق.م) بود. برخی ایشتویگو ماد را معادل ضحاک در شاهنامه یا آزادیاک در یونانی دانسته‌اند.

۶. مهدخت فرجامی‌راد، «پژوهشی نو در گاهنگاری گوردخمهٔ قیرقاپان»، پژوهش‌های باستان‌شناسی، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۸۹، ص ۷. او قسمت‌های زیادی از کنده‌کاری‌های گوردخمه را مربوط به دوران‌های بعدی می‌داند که به تصویر اولیهٔ مادی اضافه شده است.

۷. فرهنگ فارسی معین

قیزقاپان در دهکده سورداشی سلیمانیه از دوره ماد، که شاه و روحانی در دو طرف یک ظرف آتش قرار دارند، تأییدی بر این نظریه است (شکل ۱-۴).



شکل ۱-۴: گور دخمه مادی؛ قیزقاپان در سلیمانیه عراق^۱

در ایران باستان آستانه ظهور زرتشت، «مهر» یا «میترا» یکی از انبوه ایزدان هند و ایرانی بوده است که تصوّر می شده در خورشید جای دارد؛ البته «مهر» یا «میترا»، خود خورشید نبوده است. در دوران باستان، رقابتی میان مهرپرستان و پرستندگان خدای آسمان وجود داشت.^۲ در آیین مهرپرستی، اصالت از آن جادوگر یا شمن^۳ است. دانشمند هلندی ورمازرن (۱۹۱۸-۱۹۸۵ م) می گوید که برخی، موبدان را به جادوگری و اعمال مرموز متهم کرده اند. مغان یونانی ماب آسیای صغیر، آیین اسرارآمیز مهرپرستی را به وجود آوردند و میترا را همچون خدای خورشید قرار دادند.^۴

پیرنیا معتقد است که نمی توان با قطعیت گفت که آیین زرتشت در میان مادها رواج داشته یا نه؟ چون آریایی ها، روشنایی را می پرستیدند، احتمالاً پرستش مهر هم بخشی از مذهب مادها بوده است. او می گوید که جامعه ایران دوران ماد، دارای پنج طبقه بود: جنگ جویان؛ بزرگران؛

۱. دو ستون برجسته ۴ متری در زیر تیرهای افقی چوبی قرار دارند. در ورودی، به راهرویی باز می شود که در دو طرفش دو اتاق قرار دارد. در کف هر اتاق، گور مستطیلی کنده شده است. در نما، بالای در ورودی، دو مرد (مغ و شاه ماد) در دو طرف آتشدان ایستاده اند، و هر یک دست راست خود را برای نیایش بالا گرفته و با دست چپ، کمانی را نگاه داشته اند. (ر. ک. مقاله مهدخت فرجامی راد، پژوهش های باستان شناسی مدرّس، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۸۹)

۲. مارتین ورمازرن، آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، نشر چشمه، چاپ چهارم، ۱۳۸۳، ص ۱۶.

۳. درباره شمن توضیحاتی در صفحات بعد ارائه خواهد شد.

۴. مارتین ورمازرن، آیین میترا، صص ۲۱-۲۵.

چوپانان؛ روحانیون مغ؛ و کسبه.^۱ به این ترتیب باید گفت که چند خدایی که ترکیبی از مقدّسات ساکنان بومی با مهاجران بوده، رواج داشته است.

۳-۱- اشتراکات دینی آریاییان ایران و هند

از آنجا که شاخه‌ای از آریایی‌ها به هند رفتند، «زبان و آداب» مشترکی که بین پسرعموهای هندی و ایرانی برقرار بود، در دوسرزمین، با تغییراتی باقی ماند. مادها، خدایان مشترکی با خدایان آیین هندو (ودایی) داشتند و لذا آشنایی با آیین ودایی، زمینه‌ای برای درک آیین ایران باستان است. آیین هندو (ودایی)، با ورود قبیله‌های نیمه بادیه‌نشین آریایی به سرزمین هند در حدود ۱۵۰۰ ق.م آغاز می‌شود. این آریایی‌های سفیدچهره، بر ساکنان تیره‌پوست بومی هند، چیره و به تدریج در سراسر هند ساکن شدند. مجموعه‌ای از سرودهای دینی شفاهی متعلق به آریاییان سفر کرده به هند، به نام وداها مکتوب شده است.

در سرود وداها خدایان متعددی (مظاهر آب و آتش و آسمان و ...) وجود دارند. وداها شامل چهار کتاب است: ۱- کتاب ریگ‌ودا؛ ۲- کتاب یاجورودا؛ ۳- کتاب ساماودا؛ و ۴- کتاب آتارواودا. به تدریج در طی قرون بعد تفسیرهایی بر وداها نوشته شد که مهم‌ترین آنها، به نام «اوپانیشاد»‌ها معروف‌اند.^۲ کهن‌ترین بخش وداها، ریگ‌ودا نام دارد.^۳ ریگ‌ودا سرودهای مذهبی در ستایش انواع خدایان قوم آریایی است. کتاب یاجورودا برای مراسم قربانی و کتاب ساماودا برای سرود و نغمه‌های مراسم‌اند. کتاب چهارم یعنی آتارواودا، مربوط به سحر و شیوه‌های به کارگیری نیروهای اهریمنی است.

در مجموعه وداها حدود ۳۳ خدا مطرح شده است. این خدایان دارای زن، فرزند، خدمت‌کار و درگیری با یکدیگر هستند.^۴ آیین آریاییان به هند سفر کرده، شامل قربانی برای آتش و استفاده از «گیاه سومه» بوده است. آنها از گیاه سومه، نوعی نوشیدنی سُکرآور برای عبادت می‌ساختند.^۵ ورمازرن می‌گویند که در آیین میترائیسم، خون گاو قربانی را با گیاه هوم (سومه)

۱. نقل به مضمون از حسن پیرنیا، ایران باستان، ج ۱، انتشارات دنیای کتاب، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲. تقریباً ۲۰۰ اوپانیشاد در دسترس است که از حدود ۷۰۰ ق.م به تدریج تألیف گردیدند.

۳. ریگ‌ودا حدوداً مربوط به ۱۶۰۰ سال پیش از میلاد است. این دوران تقریباً مقارن با دوره زرتشت در ایران و سروده گات‌هاست. ریگ‌ودا شباهت‌هایی به گات‌ها دارد.

۴. مسعود امید و بهزاد حسن پور، «ریگ‌ودا و اوپانیشادها»، مجله اطلاعات حکمت و معرفت، سال پنجم، شماره ۱۱.

۵. در ریگ‌ودا بیش از صد قطعه در ستایش گیاه سومه در جایگاه یک ایزد مقدس وجود دارد. (ر.ک. مریم نوایی و احمد رضا معتمدی، «هنومه و سومه در اندیشه هندوان و ایرانیان باستان»، مجله پژوهشنامه ادیان،

مخلوط و مصرف می کردند که زرتشت به مخالفت با آن پرداخت.^۱ مراسم قربانی، که به دست متخصصان دینی انجام می شده، برای هندوها بسیار مهم بوده است. برهمن ها به کمک ماده مخدر سومه، به نوعی خلسه هیجانی می رسیدند و در آن حالت احساس می کردند که وداها به آنها می رسد. وداها را به صورت شفاهی از پدر به پسر منتقل می کردند و پس از قرن ها، زبان سنسکریت ودایی قبایل اولیه آریایی، برای غیر برهمن ها قابل درک نبود و فقط برهمن ها اوراد قربانی را می دانستند.^۲ در ریگودا می خوانیم: «ای یازده خدایی که جایگاهتان در آسمان است این قربانی^۳ را با مسرت بپذیرید». البته در مفهوم قربانی و حتی خدایان هندو در ادوار مختلف تغییری حاصل شد. در دوره نخستین ورود آریایی ها به هند، قربانی کردن اهمیت زیادی داشت.^۴ در طی ۸۰۰ تا ۳۰۰ پیش از میلاد مسیح، روحانیون آریایی هندو، کتاب های قطوری به نام «براهمنه» در نحوه قربانی و نظرات برای خدایان تدوین کردند.^۵ مراسم قربانی اسب طبق قواعد خاصی در میان هندوان نخستین برگزار می شد. ساحران یا کارپان ها^۶ به عنوان برگزارکنندگان مراسم، گوشت قربانی و دستمزد بالایی می گرفتند. سی و سه خدای ریگودا را براساس امتیاز و موقعیتشان (با توجه به کیهان شناسی ودایی) به گونه های متعددی تقسیم بندی کرده اند.^۷

هندوان آریایی، خدایی داشته اند به نام «آگنی» که الهه آتش محسوب می شد. در ریگودا، بیش تر از صد بار از او نام برده شده است. آگنی نقش های متضادی دارد؛ از آسمان هفتم پدید آمده و سپس به زمین آورده شده؛ دهانش محراب مقدس آتش است و برای نیایش می بایست قربانی ها را در آن ریخت؛ در آسمان، خورشید و در زمین، آتش است.

در ستایش «میترا» هیچ سرود مستقلی در ریگودا یافت نمی شود و تنها در نه فراز از ماندالای سوم، سوکتهای ۵۹ از میترا سخن به میان آمده و او دوست انسان ها و انگیزه پیوند دهنده

پاییز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۳۱ تا ۱۵۰ و نیز ر.ک. «گیاه هوم» در انتهای ۴-۱- ظهور زرتشت و مخالفت با دین آریایی، صص ۳۲-۳۳.

۱. مارتین ورمازرن، آیین میترا، صص ۱۷ و ۱۸.

۲. کرن آرمسترانگ، بودا، ترجمه نسترن پاشایی، انتشارات فراروان، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۳۶.

3. Sacrifice

۴. هینلز، راهنمای ادیان زنده، ترجمه عبدالرحیم گواهی، بوستان کتاب، چ سوم، ۱۳۸۷، ص ۵۰۸.

۵. چاترجی چاندرا و داتا دریندرا موهان، معرفی مکتب های فلسفی هند، ترجمه ناظرزاده کرمانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴، ص ۶۱.

۶. درباره کارپان ها و شمن ها، توضیحاتی در صفحات بعد ارائه خواهد شد.

۷. داریوش شایگان، ادیان و مکتب های فلسفی هند، ج ۱، ص ۴۸؛ الدانات تیواری، دین شناسی تطبیقی، ترجمه مرضیه شنکایی، ص ۸؛ یوسف اباذری و دیگران، ادیان جهان باستان، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۵۱.

آنان معرفی شده است. میترا آنگاه که در کنار وارونا قرار می‌گیرد، دارای ارزش بیش‌تر و در ۲۲ سرود ستایش می‌شود. خدایان ممتاز که عالی‌ترین وظیفه آنها، فرمان‌روایی است، جنبه قضایی و اخلاقی را در بر می‌گیرند و به «میترا» مربوط می‌شوند.^۱ لذا بی‌دلیل نیست که همین اهمیت دادن به میترا، در بین آریاییان مهاجر به فلات ایران نیز دیده می‌شود. البته برخی پژوهش‌گران معتقدند که آریایی‌ها پیش از زرتشت، فقط به میترا معتقد نبودند بلکه خدایان متعددی از میان عناصر طبیعت داشته‌اند:

«برای اولین بار، هرودوت در سفر به ایران از میترا نام برده و جایگاه میترا را با آفرودیت (خدای عشق یونان) یکسان دانسته که حاکی از آن است که وی در اروپا با چنین نامی تا آن زمان آشنا نبوده است. از میترا در بین تیره آریایی پیش از زرتشت نیز نشانی یافت نشده و برترین خدای آریانیان ایران و هند نبوده تا دینی به نام وی در آن زمان برپا شده باشد. آریانیان پیش از زرتشت، خدایان فراوانی را می‌پرستیدند که به آنان دوا یا داوا (فروغ آسمان) می‌گفتند. نام هئوتیست^۲ یا کاتوتیست را به دلیل پرستش خدایان فراوان، برای آریایی‌ها برگزیده‌اند. آریاها با توجه به شرایط زمانی یا مکانی، به یکی از این خدایان ارج بیش‌تری نهاده و آن را سرور خدایان می‌دانسته‌اند. دیایس که نماد آسمان بوده، برترین خدای آنها بوده است. در ریگ‌ودا، خدای وارونا، جایگزین دیایوس شده است. ... در تاریخ، در آغاز فرمانروایی هخامنشیان، نامی از میترا نیست و در اواخر این فرمانروایی، از ستایش میترا در کنار آنهاिता نام برده می‌شود. ... پس پسندیده‌تر آن است که شناسنامه میترا را از ریگ‌ودا بازسازی کنیم و به دوران ساسانیان پایان دهیم».

بنابراین، میترائیسم را نمی‌توان به مهردینی (خورشیددینی) برگرداند، چون میترا در هیچ زمانی با خورشید یکسان نبوده است. او در ادامه می‌نویسد: «مفهوم واژه میترا در همه یادمانده‌های کهن ایرانی - هندی و حتی در گات‌ها، دوستی و پیمان‌داری است. ... در هیچ یادمانده کهن آریایی، نامی از میتراپرستی یا پرستنده میترا به نام یک دین همگانی برده نشده است. در اوستای کهن، از میترا جز در یک یشت^۳ سخن زیادی گفته نشده است. در این یشت هم میترا آفریده اهورامزدا است، نه خدای آفریننده یا سرور خدایان، تا بتوان دینی به نام میترا

۱. امیر خواص، «ادوار تاریخی آیین هندو و نقش آن در تحول نظام خدایان هندو»؛ فصل‌نامه علمی - پژوهشی معرفت ادیان، سال دوم، شماره چهارم، ۱۳۹۰، صص ۹۳-۱۱۶.

2. henotheist

۳. یشت‌ها سرودهایی است که عموماً به ستایش خدایان قدیم ایرانی اختصاص دارند.

پنداشت. در زمان سرودن این یشت، ایرانیان زرتشتی بوده‌اند و اهورامزدا را آفریدگار جهان و هم‌چنین همهٔ ایزدان می‌دانستند.^۱

در هر حال، فارغ از نام‌گذاری‌ها، و با توجه به تفاوت‌ها، برای راحتی کار، در اینجا بنا به قرارداد، مجموعهٔ آداب و باور به خدایان و ادیان آریاییان باستان، میترائیسم نامیده می‌شود. قرن‌ها بعد، در هند، آیین پیچیدهٔ ودایی با قربانی‌های زیاد، مورد بی‌مهری و بی‌توجهی تودهٔ مردم گرسنه قرار گرفت، و حتی برخی نخبگان دینی هم به آن اعتراض کردند. باید توجه داشت یکی از اعتراضات گوتاما بودا (حدود ۵۰۰ ق.م) به مذهب ودایی آریایی، همین مسئلهٔ نذرها و قربانی‌هایی بود که در اختیار روحانیون قرار می‌گرفت. در نتیجه، بودا قربانی‌کردن را ممنوع اعلام کرد.

۴-۱- ظهور زرتشت و مخالفت با دین آریایی

بهتر است دوباره به دین آریاییان ایران بازگردیم. عناصری مانند آتش، خورشید، باد، آسمان، کوه، جنگل، شب، جادو، و ارواح، از اجزای اصلی در آیین آریاییان بود. ستایش خورشید، آسمان، ستاره و ... در آن دوران رواج داشت و نظر هرودوت محل تأمل بحث است که «ایرانیان آن زمان در ساختمان سرپوشیده عبادت انجام نمی‌داده‌اند».^۲ مجموعهٔ این آداب و اعتقادات را دین میترائی نام‌گذاری کردیم.

اینکه آیا ایرانیان باستان پیش از ظهور زرتشت، فقط عناصر طبیعی و ارواح را می‌پرستیدند، یا به بت‌ها نیز معتقد بودند، البته محل تأمل است. اما از جایگاه‌هایی که برای نگه‌داری بت‌ها به نام «ازدیس‌تچار» در فلات ایران باقی مانده، به نظر می‌رسد که قبایلی از آریایی‌های ایران — مشابه آریایی‌های هند — مجسمه‌هایی را پرستش می‌کردند. محققان در این باره چنین گفته‌اند:

«در ایران کهن، جایگاهی بوده به نام ازدیس‌تچار که چون در آن بت می‌پرستیدند، جایگاهی بی‌ارج و ناشایست شمرده می‌شده است. گفته شده که یکی از افتخارات خشایارشا (حکومت: ۴۶۵-۴۸۵ ق.م؛ چهارمین شاه هخامنشی)، پس از بازگشت از جنگ [احتمالاً پس از سرکوب شورش مصر، و سپس جنگ با مردم بابل]، ویران ساختن بتکده‌ها [احتمالاً تندیس مردوک در بابل] بود. واژهٔ ازدیس‌تچار روی هم به معنای بتکده است».^۳

۱. نقل به مضمون از مهندس جلال‌الدین آشتیانی، عرفان و مهربانی: میترا و زرتشت، صص ۱-۲۷، بی‌تا.

۲. دکتر محمد کریم پیرنیا و دکتر غلامحسین معماریان، سبک‌شناسی معماری ایرانی، ص ۶۴، نشر سروش دانش، چاپ هشتم، ۱۳۸۷.

۳. همان، ص ۶۵.

در آیین میترائی (چندخدایی)، به جادوگران یا ساحران که نقش روحانیون مذهبی را داشتند، «مغان»^۱ یا «کارپان»^۲ می‌گفتند. البته اصطلاح «مغان»، بعدها، در آیین پس از میترائی (یعنی آیین زرتشتی) نیز وارد شد و بار منفی خود را از دست داد. نام محل‌هایی که امروزه به نام «مغان» معروف‌اند، شاید برگرفته از همین مفهوم باشد. روستای مغان در کاشمر خراسان؛ دشت مغان در اردبیل؛ مغانجیق در مراغه آذربایجان؛ و روستای مغانده در چمستان مازندران، نمونه‌هایی بازمانده از مفاهیم مغانی و میترائی است. بعدها در ایران هخامنشی، جشن مهرگان (میتراگان) بر مبنای ستایش از ایزد میترا بوده است. زمان دقیق اشوزرتشت چندان مشخص نیست. طبق یکی از نظریه‌ها، اشوزرتشت در حدود پیش از ۱۶۰۰ قبل از میلاد مسیح، یعنی سیصدسال قبل از حضرت موسی، ظهور کرد، و آیین مزدیسنايي و کتاب اوستا را آورد.^۳ در گات‌های اوستا، برگزیدگی و

1. Magic

2. Karpan

۳. دربارهٔ زمانهٔ زرتشت (و حتی وجود یا عدم وجودش)، اختلاف بسیار زیاد است. مثلاً ارباب کیخسرو شاهرخ، سال ۶۰۰ ق.م را ذکر می‌کند و می‌نویسد: «چه وقت و کجا سرودهای اوستایی و گات‌ها نگاشته شده است؟ ما درست نمی‌دانیم. همانگونه که نمی‌دانیم در چه عصری خود زرتشت، دقیقاً می‌زیسته است. در هرحال، قرن ششم قبل از میلاد که قوی است که جمله برآند، و زادگاه او در ولایت شمال غربی ایران، و محل دعوت او در باختریان (بلخ) ذکر گردیده است» (کتاب زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۱۴)؛ در این صورت، زرتشت هفت قرن بعد از موسی (ع) بوده است. زیرا دوران موسی را حدوداً ۱۳۰۰ ق.م می‌دانند؛ که این نظر، درست نیست. در کتاب ارداویراف‌نامه نیز نظری مشابه نظر ارباب شاهرخ ارائه شده است. در ارداویراف‌نامه، بعثت زرتشت ۳۰۰ سال قبل از حمله اسکندر (۳۳۴ ق.م) دانسته شده است و لذا تاریخ تولد زرتشت در حدود ۶۳۴ ق.م خواهد شد، که به نظر معتبر نمی‌نماید.

دکتر فرهنگ مهر، پس از بررسی نقل‌های مختلف، زمان زرتشت را تاریخی بین ۱۳۰۰ تا ۶۰۰۰ سال ق.م می‌داند (دیدنی نو از دینی کهن، ص ۱۲۷)، که بازهٔ وسیع و غیر دقیقی است و ما را به جایی نمی‌رساند. در دایرةالمعارف بریتانیکا، ۱۰۰۰ سال ق.م مطرح شده است که بسیاری از مستشرقین بر آن اجماع دارند. امّا موبد خورشیدیان می‌نویسد: «در بین پیروان اشوزرتشت اختلافی نیست و همهٔ زرتشتیان جهان، تاریخ تولد اشوزرتشت را روز ششم فروردین ماه ۱۷۶۸ ق.م می‌دانند و از دید ما و همهٔ مذاهب، باور ما در مورد کیش خودمان مهم است و بس». (پاسخ به پرسش‌های دینی زرتشتیان، اردشیر خورشیدیان، تهران، فروهر، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش، ص ۱۷).

اگر تاریخ ۱۷۶۸ ق.م درست باشد، در این صورت، زرتشت قبل از موسی (ع)، می‌زیسته است. موبدان براساس گاه‌شماری که ذبیح‌الله بهروز (۱۲۶۹-۱۳۵۰ ش) انجام داده، این تاریخ را پذیرفته‌اند. گویا دکتر ذبیح‌الله بهروز با محاسباتی به استخراج این تاریخ نائل شده است («تقویم و تاریخ در ایران»، ایران کوده، ش ۱۵، بنگاه چاپ‌خانهٔ بانک ملی ایران، ۱۳۳۱ ش). دکتر جلیل دوستخواه، اوستاپژوه نامی، نیز دوران زرتشت را در فاصلهٔ زمانی بین ۸۰۰ ق.م تا حد اکثر ۱۵۰۰ ق.م می‌داند (اوستاکهن‌ترین سرودهای ایرانیان، پیش‌گفتار، ص ۱۲، چاپ چهاردهم، نشر مروارید). لذا ما در این تحقیق، تاریخ ۱۶۰۰ ق.م را برگزیدیم که به نظر موبد خورشیدیان و زرتشتیان نزدیک‌تر است، و عددی معقول‌تر و دقیق‌تر می‌نماید.

پیامبری زرتشت، طی پرسش و پاسخی از جانب اهورامزدا چنین بیان می‌شود: «کیست آن نجات‌دهنده‌ای که می‌تواند مردمان را یاری کند و آنها را از گمراهی نجات بخشد؟ یگانه کسی که به دستورات الهی گوش فرا داد و من او را خوب می‌شناسم، همانا زرتشت اسپهتمان^۱ است. تنها اوست که خواستار آموزش آیین راستی و سرودهای ستایش مزداست. بنابراین به زرتشت شیوایی بیان خواهیم بخشید».^۲

روحانیون میترائی — یعنی ساحرانِ کارپان — به مخالفت با زرتشت پرداختند؛ زیرا زرتشت کیش و آیین آنان را تحت الشعاع آیین خود قرار داد. پیرنیا در این باره می گوید: «محققینی که عقیده دارند زرتشت از ماد [= غرب ایران] به باختر [= سرزمین بلخ در نواحی افغانستان] رفته، تصوّر می کنند که مغ های ماد، مذهب را با سحر و جادو آلوده بودند. زرتشت خواسته اصلاحاتی کند و چون مغ ها بر او شده اند، به باختر رفته و در آنجا بهره مندی یافته است».^۳

اشوزرتشت چنان که ابوریحان بیرونی نوشته «پسر سفیدتومان آذربایجانی و از نسل منوچهرشاه و از خاندان بزرگانِ مغان بود. در سال سی‌ام سلطنت ویشتاسپ^۴ در بلخ، بر او ظاهر شد و او را به دین مزدیسناپی و پرستش خدا و دست برداشتن از پرستش شیطان دعوت کرد. کتابی آورد که آن را ابستامی نامند. ... فرمود خدایا اگر این کتاب از توست، زیان مس گداخته را از من باز دار. مس گداخته بر سینه و شکم او ریختند و او سالم ماند. پس ویشتاسپ دعوت او را احابت کرد».^۵

کارپان‌ها یا مغان میترائی به اسم نذری، برای خدایی که در خورشید قرار داشت (میترا) و یا سایر خدایان طبیعت، عملاً اموال مردم را به تاراج می‌بردند و طبقه‌ای فاسد را شکل داده بودند. احتمالاً کارپان‌ها همان شمن‌ها یا جادوگران بودند. شمنیسم نوعی تصرف در نیروهای روحی و غیبی جهان بود. شمن مدعی بود که دارای قوه غیبی است و با وارد کردن یا خارج کردن روحی معین

۱. اسپنتمان: سپتمان؛ سپدتومان؛ دارنده سپیدی؛ نام جدّ نهم زرتشت؛ نام خانوادگی زرتشت.
۲. گات‌ها، هات ۲۹، بندهای ۷ و ۸، ترجمه h، انتشارات فروهر، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۳. حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، ایران باستان، ج ۱، ص ۲۲۰، نشر دنیای کتاب، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
۴. برخی ویشناسب را همان گشتاسب پدر داریوش اول دانسته‌اند. ر.ک. فصل ۲ کتاب، قسمت ۲-۲- پندارها و گفتارهای مزدیسنايي عليه مخالفان، ص ۶۵، و نبرد گشتاسب با چینی‌ها در شاهنامه.
۵. آثارالباقیه بیرونی، به نقل از زرتشت پیامبری که از نو باید شناخته، ارباب کیخسرو شاهرخ، صص ۸ و ۹، انتشارات جامی، چاپ هفتم ۱۳۸۸. در مورد فرزندان زرتشت ر.ک. فصل چهار، قسمت ۳-۴- کتاب‌های دینی و ادبی زرتشتی، ص ۳۴۶.
۶. Shaman، لغتی از زبان آلتایی تونقوری است که تقریباً می‌توان گفت که مادر زبان‌های روسی، مغولی و چینی محسوب می‌شود.

به جسم یک فرد، در بدن او اثر می‌گذارد.^۱ در آن دوران، ذبح گاو و شتر و... به نام قربانی، وسیله درآمد مغان دین مهرپرستی (کاریان‌ها) شده بود؛ و جالب اینکه خوردن گوشت قربانی برای توده مردم و حتی خود نذرکننده، حرام بود و فقط ساحران میترائی به نمایندگی از خدای خورشید و آسمان، از آن استفاده می‌کردند.^۲ طایفه مغان مادی، مشابه جادوگران میترایی بودند که به اجرای فرایندهای ساحری می‌پرداختند. شاید بتوان آنها را در دوران پیش از زرتشت، همان شمن‌ها یا کاهنان^۳ نامید که در آیین ودایی هند نیز مسئولیت قربانی و خواندن ریگ‌وداها را برعهده داشتند. آنها بعدها، در زمان هخامنشیان (پارس‌ها) نیز تولیت امور مذهبی را حفظ کردند؛ اما این تولیت از تعلقی صرف به طایفه ماد خارج شد. قرن‌ها بعد، یعنی در دوران ساسانیان، مغ به «پایین‌ترین مرتبه» از سلسله‌مراتب روحانیت زرتشتی اطلاق گردید.^۴ طبق آنچه در اوستا آمده اشوزرتشت به انتقاد از کارپن‌ها برخواست. نکته شایان توجه این است که هیچ‌گونه پیوندی بین میترائیسیم با گات‌های زرتشت برقرار نیست.^۵

پژوهشگر زرتشتی کیخسرو شاهرخ می‌گوید: «مذهب زرتشت، آنگونه که از سروده‌های اوستا بر می‌آید، احتمالاً هرگز مذهب تمام ایرانیان و حتی آیین سلاطین اولیه هخامنشی نبوده است».^۶ هرچند ظهور زرتشت — طبق نظر موبد خورشیدیان — قرن‌ها قبل از دوران مادها بوده است،

۱. جان‌ناس، تاریخ ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، چاپ سوم ۱۳۵۴، انتشارات پیروز، با همکاری انتشارات فرانکلین، ص ۱۲.

۲. کلمه قربانی در اسلام به معنای تقرب و نزدیکی است. یکی از راه‌های نزدیک شدن به خدا، دادن غذای حاصل از ذبح گاو و گوسفند و شتر و... به فقر است؛ یعنی تفاوت این قربانی با قربانی آیین شمنی در این است که نه تنها خوردن آن برای مردم ممنوع نیست، بلکه به سفارش کتاب مقدس، هدف اصلی قربانی، گذشتن از دارایی برای اطعام نیازمندان است و نه رساندن گوشت قربانی به خدا و یا مدعیان نمایندگی خدا. در سوره حج، آیات ۳۶ و ۳۷ نقل به مضمون آمده است: «پس از ذبح شتر، از قربانی بخورید و به تنگدست و بینوا بخورانید... وقتی قربانی می‌کنید آنچه که متعلق به خداست، تقوای شماست، نه گوشت و پوست و خون قربانی...».

۳. کلمه کاهن (خبردهنده از اخبار پنهانی با رمز)، دو جا در قرآن آمده است: «پس ای پیامبر! یادآوری کن و اندرز ده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه مجنون» (آیه ۲۹/طور)؛ «این قرآن به یقین، گفتار فرستاده‌ای گرامی است، و گفتار یک شاعر نیست، ولی کمتر ایمان می‌آورد، و گفتار یک کاهن نیست؛ هر چند کمتر پند می‌گیرد» (آیه ۴۲/حاقه).

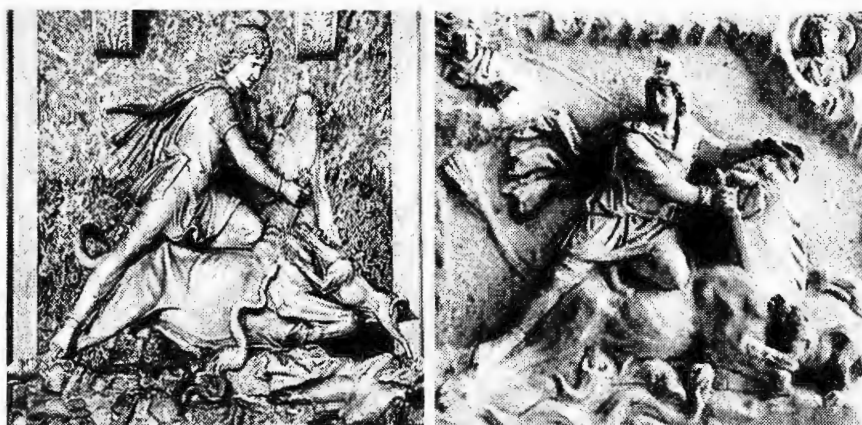
۴. در دوران ساسانیان، مراتب روحانیون زرتشتی از پایین به بالا چنین بود: مغ، هیرید، موبد، موبدان موبد که هر یک، وظایف تعریف شده‌ای در مراسم و گاهنبارها داشته‌اند. موبدان موبد بالاترین مرتبه را داشت. اکنون، در میان زرتشتیان، تنها موبد و موبدیار مرسوم است.

۵. جلال‌الدین آشتیانی، عرفان و مهر دینی، ص ۲۳.

۶. شاهرخ کیخسرو، زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۱۴.

سنگ‌نوشته‌های باستانی نشان از آن دارد که پیام موحدانۀ زرتشت به مادها نرسیده است و حتی پادشاهان اولیه هخامنشی (حدود ۵۵۰ ق.م) نیز چندان از آن مطلع نبوده؛ یا علاقه‌ای به آن نداشته‌اند. آثار چندان‌ی از آیین مزدیسنا در سنگ‌نوشته‌های هخامنشیان وجود ندارد.

دلیل دیگری که ایرانیان دوران مادها را بر آیین مهرپرستی و سایر آیین‌های غیر مزدیسنا می‌دانند، لوحی به خط میخی متعلق به ۱۵ قرن قبل از میلاد مسیح است (دقت کنید که ظهور زرتشت را در حدود ۱۶ قرن قبل از میلاد مسیح دانستیم). این لوح شامل پیمان‌نامه‌ای بین میتای‌ها (عرب‌های ایران و شمال عراق) با هیتی‌ها (در سوریه) است که در آن به «میترا» سوگند یاد شده است. الهه میترا، محل ذورات فراوان بود. مادها، به «کشتن گاو» در پیشگاه الهه میترا معتقد بودند، زیرا بنابر باور آنها، نخست، خود میترا با خنجر گلی گاوِ هرمز را می‌برد^۱ (شکل ۱-۵).



شکل ۱-۵: خدای مهر در حال قربان کردن گاو؛ متعلق به قرن ۲م

به نظر می‌رسد که آیین میترا (چندخدایی)، در تمام دوران مادها و قسمتی از دوران هخامنشیان برقرار بوده است. احتمالاً آیین میترا در دوره هخامنشی، تا دوره داریوش (۴۸۶-۵۴۹ ق.م؛ سومین شاه هخامنشی و داماد کوروش) حاکم بوده و از دوره داریوش به بعد، زرتشتی‌گری نیز کم‌کم رواج بیش‌تری یافته است. آیین مهرپرستی هم چنان دوشادوش آیین زرتشت — اگرچه ضعیف‌تر — به حیات خود ادامه داده حتی در آن نفوذ می‌کند (مهریشت در اوستا) و تا ۴۰۰ سال بعد از میلاد دوام می‌یابد. یکی از علائم میترا، دایره‌ای در وسط با چهار

۱. مارتین ورمازن، آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، نشر چشمه، ۱۳۷۲.

بازوی شکسته به عنوان پرتوهای تابشی خورشید بود. این علامت، شکل ساده‌ای از خورشید بوده که با اندکی تغییر در آیین هندوان نیز دیده می‌شود (شکل ۱-۶).



شکل ۱-۶: صلیب شکسته: نماد خورشید در آیین ودایی هند

در دیواره کوه نقش رستم (مرو دشت فارس) در ارتفاع شصت متری از زمین، ۴ علاوه (صلیب)، حجاری شده است که هر کدام مزار یکی از شاهان هخامنشی است. این چهار علاوه، (شکل ۱-۷)، به ترتیب از راست به چپ، مزار این پادشاهان هخامنشی می‌باشند: خشایارشا (۴۶۵-۴۸۵ ق.م - چهارمین شاه)؛ داریوش اول (۵۲۲-۴۸۶ ق.م - سومین شاه)؛ اردشیر اول (۴۲۴-۴۶۵ ق.م - پنجمین شاه)؛ داریوش دوم (۴۲۳-۴۰۴ ق.م - هشتمین شاه). وجود این نمادهای میترائی در دوران هخامنشی، نشانه‌ای از فقدان تعلق خاطر هخامنشیان به دین مزدیسنایی است؛ هرچند بعدها، مفهوم مهر، وارد اوستای متأخر شد.



شکل ۱-۷: چهار نماد میترائی در کوه نقش رستم کنار کعبه زرتشت

چنان که گفتیم، جلال‌الدین آشتیانی (۱۳۰۳-۱۳۹۴ ه‍.ش) معتقد است که آریایی‌های باستان بی‌خبر از پیام زرتشت، فقط خورشیدپرست نبودند، بلکه خدایان متعددی از طبیعت داشتند که هرازچندگاهی یکی از آن خدایان، برجسته‌تر از سایر خدایان می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت؛ و به اعتقاد ایشان، مهرپرستی متفاوت با آیین میترایی بود. حضور پُراهمیتِ میترا یا مهر، حتی تا قرن‌ها پس از ظهور زرتشت نیز ادامه داشته است. شاپور دوم ذوالاكتاف (۳۰۹ تا ۳۷۹ م -

دهمین پادشاه ساسانی) هرچند خود زرتشتی بوده، در عهدنامه‌اش با پادشاه ارمنستان، به «مهر» یا «میترا» سوگند می‌خورد که آسیبی به او نمی‌رساند. این ماجرا، نشان‌دهنده تقدس و اعتبار میترا پس از حدود ۸ قرن است.^۱ در حجاری‌ها نیز تصاویر مهر موجود است (شکل ۸-۱). ایرانیان باستان، آخرین شب پاییز — آغاز طولانی شدن روز — (یلدا) را به نشانه تولد الهه خورشید (مهر) گرامی می‌داشتند که در زبان سریانی (منبعث از آرامی، رایج در شمال عراق)، به معنای زایش است.^۲



شکل ۸-۱: از راست به چپ: اهورامزدا، شاپوردوم ساسانی و میترا

معبد میترا، در غار یا زیرزمین بود و معمولاً در آن، نقشی از میترا (نماد قدرت و هم‌پیمانی) در حال کشتن گاو نر به چشم می‌خورد. دین میترا، در میان مردم محبوبیت داشت و زرتشت موفق به از میان بردن کامل آن نشد.^۳ مهرابه با فضایی تاریک که نوری را از روزنه‌ای در سقف می‌گرفته، به معنای گودال خورشید بود.

در مهرابه‌ها، گودی مهراب بالای تالار اصلی در دیوار قرار می‌گرفت و تصویر در حال کشتن گاو در آن دیده می‌شد. دخمه «بابا عباس» در جنوب غربی خرم‌آباد لرستان نمونه‌ای از مهرابه است. از جمله ویژگی‌های آیین میترائی استفاده کارپان‌ها از گیاهی به نام «هوم» یا

۱. ابراهیم (۲۰۰۰ ق.م) طبق نقل قرآن، در فرایند تفکر درباره خدای عالم، مانند سایر مردمان آن دوران، به خورشید و ستارگان متوجه می‌گردد، ولی چون خورشید در شب، و ستارگان در روز، از مقابل دیدگان محو می‌شوند، به این نتیجه می‌رسد که آنها نمی‌توانند آفریدگار جاودان و مقدس باشند و می‌گوید: «من ستارگان غروب‌کننده را دوست ندارم» (انعام/۷۶).

۲. هاشم رضی، گاهشماری و جشن‌های ایران باستان.

۳. مارتین ورمازرن، آیین میترا، ۱۸.

«هانوما» یا «سوم» یا «سومه» است. مهرپرستان، عصاره این گیاه را می‌جوشانند و شرابی به نام می، و ماده مخدری به نام بنگ را از آن می‌ساختند و در عبادت رازآلودشان از آن استفاده می‌کردند تا به حالت خلسه فرو روند و خود مدعی بودند که این عصاره، نیروبخش و حتی تحریک‌کننده جنگ جویان است. البته «مغ‌ها» ی بعد از زرتشت، عصاره می و بنگ ناشی از هوم را از کاربان‌ها گرفتند و وارد آیین مزدیسنا می‌کردند. زرتشت مخالف آیین و آداب و رسوم کاربان‌ها بود.

جالب است که گات‌ها که از آن زرتشت است به انتقاد از می و هوم می‌پردازد و می‌گوید: «ای مزد! کی پلیدی این می و عصاره هوم را برخوایی انداخت که از روی عناد و کینه‌توزی، کاربان بدکار و فرمانروایان بد، با آن مردم را فریب می‌دهند و بر سرزمین‌ها فرمان می‌رانند؟»^۱

کیخسرو شاهرخ می‌گوید: «مانند تمام جوامع اولیه، هند و ایران نیز در گذشته‌های بسیار دور، قائل به چند خدا بوده‌اند و عادتاً خدایان آنها منبعث از قوای طبیعت و اجرام فلکی و اصول اخلاقی یا پیوندهای اجتماعی آنها بود».^۲ بدیهی است که روحانیون مبلغ این خدایان در دوران مادها، به مخالفت با زرتشت اقدام می‌کردند و چون کار بر او سخت آمد، به سوی شرق ایران هجرت کرد. پس از مادها، قدرت به هخامنشیان رسید.

۵-۱- کردار و پندار هخامنشیان

هخامنشیان که طایفه‌ای از پارس‌ها بودند، از ۵۵۹ تا ۳۳۰ ق.م بر سرزمین ایران حکومت کردند.^۳ اگر همان قول مذکور درباره زمان ظهور زرتشت را معیار قرار دهیم (جدول ۱-۱)، هخامنشیان تقریباً بیش از هزار سال بعد از زرتشت، حکمرانی می‌کردند.^۴ ولی عجیب است که آثار زیادی از نشانه‌های زرتشتی بودن، در کتیبه‌های اولیه آنان یافت نمی‌شود.

حکومت ۲۲۹ ساله هخامنشیان، با فرازونشیب‌های مختلف و دوازده پادشاه با مشی‌های متفاوتی همراه بود. برخی از این ۱۲ پادشاه، مانند کوروش پسر کمبوجیه (حکومت: ۵۵۹-۵۲۹ ق.م - اولین شاه) علاوه بر برپایی جنگ‌های متعدد با کلدانی‌های بابل، ساکنان ارمنستان، سوریه،

۱. اوستا، ج اول، دفتر یکم (گاهان) سرود سوم، سپنتمدگا، یسنه، هات ۴۸، بند ۱، ص ۶۷. عجیب است که در فصل یسنه در اوستا که به دست زرتشت تدوین نشده، از گیاه هوم به نیکی یاد شده و مورد ستایش قرار گرفته است. ر.ک. اوستا، ج اول، دفتر دوم (یسنه)، هوم یشت ترجمه جلیل دوستخواه، صص ۱۳۶-۱۵۴.

۲. زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۱۵.

۳. فرهنگ معین.

۴. و اگر قول دوم درباره ظهور زرتشت، یعنی ۱۰۰۰ ق.م را معیار بگیریم، باز هم هخامنشیان، حدود ۶۰۰ سال بعد از زرتشت بودند.

و ... و خون‌ریزی‌های ناشی از جنگ‌ها، سعی می‌کرد رفتارش با مردمان مغلوب با نوعی انصاف و عقلانیت و مهربانی همراه باشد.

جدول ۱-۱: شخصیت‌های تأثیرگذار، نسبت به میلاد مسیح

محمّد رسول (ص)	۶۳۲ تا ۵۷۱
مزدک	متوفی ۵۲۸ م
مانی	۲۷۶ تا ۲۱۶ م
عیسی بن مریم	۳۳ تا ۰ م
اسکندر مقدونی	۳۲۳ تا ۳۵۶ م
ارسطو	۳۲۲ تا ۳۸۴ ق.م
افلاطون	۴۲۷ تا ۳۴۷ ق.م
سقراط	۴۷۰ تا ۳۹۹ ق.م
بودا	۵۶۰ تا ۴۸۰ ق.م
کوروش	۶۰۰ تا ۵۳۰ ق.م
موسی	۱۳۰۰ تا ۱۲۷۱ ق.م
زرتشت	۱۶۰۰ تا ۱۶۷۰ ق.م
ابراهیم خلیل	۲۳۲ تا ۱۸۵۰ ق.م
فرد مؤثر	دوران تقریبی

چنان که پرنیا می‌گوید بابل (در نواحی بغداد و کربلا تا بصره کنونی) در آن زمان مرکز علم، تجارت، کشاورزی، و درعین حال ساحری، بت‌پرستی، فحشاء و اختلافات قومی بود. در بابل در کنار قصر باغ‌های معلّق نبویند، دو معبد بزرگ وجود داشت: یکی معبد پل مردوک ربّ التّوع بابلی که زن کاهنی مسئول آن بود و دیگری معبد هیکل خدای بزرگ که از چندین تَن طلا ساخته شده بود. کوروش در ۵۳۹ ق.م به بابل حمله کرد و پس از شکست سپاه بابل، وارد شهر شد. معابد تخریب نگردید، کسی به غارت اسراء و خانواده‌ها اقدام نکرد و نبویند نیز کشته نشد. سپس کوروش منشوری به شرح ذیل صادر کرد:

«... منم کوروش، شاه عالم، ... که سلسله‌اش مورد محبّت خدای پل و خدای نبو است.^۲ ... وقتی که من بی جنگ وارد تین تیر [= بابل] شدم، با شادمانی مردم در قصر پادشاهان بر سریر

۱. چنان که گفته شد، این تاریخ، تقریبی، و طبق نظر خود زرتشتیان است. اما اگر نظر ۱۰۰۰ ق.م را معیار قرار دهیم (ر.ک. صالح طباطبایی، دانشنامه هنر و معماری ایرانی، چاپ فرهنگستان هنر ایران، ۱۳۹۱، ص ۳۳۱)، زرتشت حدوداً سیصدسال بعد از موسی (ع) آمده است. در هر حال، در اینجا کلیّت مفاهیم زرتشتی مورد نظر است، و اصراری در تاریخ دقیق آن نیست.

۲. پل: خدای زمین بوده که به صورت مجسمه‌ای در کلداه قرار داشته و سومری‌ها آن را می‌پرستیده‌اند. نبو: پسر خدای مردوک و نوه خدای آسمان بوده که در بابل مورد پرستش اعراب و سامی‌ها بوده است.

سلطنت نشستیم. مردوک آقای بزرگ، قلوب نجیب اهالی بابل را به طرف من متوجه کرد، زیرا من هم‌روزه در فکر پرستش او بودم. لشکر بزرگ من به آرامی وارد بابل شد، ... اهالی بابل به اجرای مرام خود موفق شده، از قید اشخاص بی‌دین رستند. از خرابی خانه‌های آنها مانع شدم و نگذاشتم اهالی از هستی ساقط شوند. ... وقتی که از ته قلب و با مسرت، الوهیت بلندمرتبه مردوک بزرگ را تجلیل می‌کردم، به من که کوروش هستم و او را تعظیم می‌کنم، به پسر کمبوجیه و تمام لشکر من از راه عنایت، برکات خود را نازل کرد. تمام پادشاهان عالم ... باج سنگین خود را آوردند و در بابل پای مرا بوسیدند... منازل مردم را از نو ساختم و خدایان سومر و اکد را که بنوید به بابل آورده و باعث خشم آقای خدایان شده بود، به امر مردوک آقای بزرگ، بی‌آسیب به قصرهای آنها برگردانیدم...^۱ و در انتها می‌نویسد: «باروی بزرگ شهر بابل به نام ایمگور - انلیل را استوار گردانیدم. دیوار آجری خندق شهر را که هیچ‌یک از شاهان پیشین، کار ساختن را با کارگران به بیگاری گرفته شده (بردگان) به پایان نرسانیده بودند، به انجام رسانیدم...»^۲.

در منشور فوق دو نکته حائز اهمیت است: اول، انجام دادن کارهای عمرانی در بابل، مستلزم زمان است. لذا این اطلاعیه، احتمالاً بلافاصله پس از فتح بابل صادر نشده است و کوروش مدتی در بابل حکومت کرده است. دوم، هیچ سخنی از لغو برده‌داری در این بیانیه نیست؛ این امر منطقی است؛ زیرا اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی، و زیرساخت‌های اقتصادی دوران، هنوز برای این کار مهیا نبوده است.^۳

پس از کوروش، فرزندش کمبوجیه (حکومت ۵۳۰-۵۲۲ ق.م) به مقام شاهی رسید.^۴ در ایران باستان می‌خوانیم که از آنجا که برادر کوچک‌تر شاه جدید، بردیا، والی ایالت خراسان و خوارزم، در میان مردم محبوب‌تر بود، کمبوجیه قبل از حمله به مصر - البته با تأیید مغان - او را کشت. مادر،

۱. حسن پیرنیا، ایران باستان، ج ۱، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۱۱، چاپ هفتم ۱۳۷۴، صص ۳۸۰ تا ۳۸۷. (منشور معروف به استوانه کوروش، ساخته شده از گِل رس، به دست کاهنان معبد مردوک، به خط میخی اکدی، و زبان بابلی نو نوشته شده است؛ و در ۱۲۵۸ ش از حفاری‌های بابل به دست آمده است. ترجمه دکتر عبدالمجید ارفعی و مرادی غیاث‌آبادی نیز کاملاً مشابه ترجمه نقل شده از کتاب مرحوم پیرنیا و مؤید صحت آن است).

۲. ر. ک. ترجمه‌های دکتر عبدالمجید ارفعی و دکتر شاهرخ رزمجو، نشر و پژوهش فرزنان روز، ۱۳۸۹. (ترجمه‌های مزبور نیز مؤید همین مضمون است.)

۳. در هیچ‌کدام از ترجمه‌های دکتر عبدالمجید ارفعی، مرادی غیاث‌آبادی و دکتر شاهرخ رزمجو نیز مانند ترجمه مندرج در کتاب مرحوم پیرنیا، سخنی دربارهٔ فسخ برده‌برداری نیست.

۴. کمبوجیه یا کبوجیه، هم، نام پدر کوروش بوده است و هم، نام پسر او. که البته مرحوم پیرنیا معتقد است که تلفظ درست فارسی این کلمه، کبوجیه (بدون م) است.

چون مطلع شد، کمبوجیه را نفرین نمود، و سپس دق کرد. کمبوجیه، از فرعون مصر، آمازیس، خواست که دخترش را برای او بفرستد. فرعون چنین نکرد، ولی به ترفندی، دختر شاه سابق و مقتول مصر را فرستاد. چون کمبوجیه پس از مدتی، از فریبی که خورده بود باخبر شد، آن را بهانه‌ای برای حمله به مصر و ارضای حس جهان‌گشایی‌اش قرار داد. در این مدت آمازیس فوت کرد. کمبوجیه به کمک اعراب غزه، به مصر رسید و در جنگی طولانی، سپاه مصر را در ۵۲۵ ق.م شکست داد و فرعون جدید مصر پسامتیک را دست‌گیر کرد و دخترش را به کنیزی گرفت؛ دستور داد تا پسر فرعون مصر را با ۲۰۰۰ مصری به قتل برسانند و در ازاء قتل هر کشته‌شهر می‌تی‌لن، ده تن از نجیب‌زادگان مصر را اعدام کنند. پسامتیک هم به جرم عدم همکاری کشته شد. سپس کمبوجیه به شهر سانیس مصر رفت و مومیایی فرعون آمازیس را از مقبره‌اش درآورد و به آتش کشید. این عمل، باعث ناراحتی شدید مصریان و حتی ایرانیان شد. بعد به شهر تبس رفت و دستور داد معبد زئوس را که خدای آمون—محبوب‌ترین بت مصر—در آن بود بسوزانند. سپس به حبشه لشکر کشید ولی به سبب تمام‌شدن آذوقه سپاه، در میانه راه مجبور شد به مصر برگردد.

در شهر منفیس مصر، مردم مشغول شادمانی به مناسبت یافتن آپیس گاو مقدس بودند. کمبوجیه دستور کشتار بزرگان شهر را صادر کرد؛ به تحقیر کاهنان و گاو مقدس پرداخت و با شمشیر به ران گاو زد. سپس دستور اعدام مردمی را که مشغول جشن‌نمایش بودند صادر کرد؛ با خواهرخود، ازدواج کرد و بعد او را هم کشت.^۱

پس از حمله کمبوجیه به مصر، نوعی نارضایتی عمومی از عمل کرد او به وجود آمد. در این میان، کاهن منتقد یا مغ مصلحی، به نام گوماتا از فرصت استفاده کرد و با هوشمندی، خود را بردیا (برادر پنهانی کشته‌شده کمبوجیه) معرفی و علیه نابه‌سامانی دولت قیام کرد. البته او فقط حدود ۷ ماه توانست در قدرت بماند و اصلاحاتی را انجام دهد.

از دو روایت متضاد هرودوت و داریوش در کتیبه بیستون، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: داریوش که خود مدعی تاج است، کاهن گوماتا را شورشی دروغ‌گویی^۲ می‌داند که حکومت را غصب کرده و باعث جداشدن مردم پارس و ماد و ... از سلطنت شده است؛ که سرانجام، داریوش به کمک رؤسای ۷ خاندان پارسی (کارن، سورن، مهران، سندهاد، سپاهبد، ساسان، زیک)، ملکی طلق و مراتع و گله‌ها و خانه‌هایی را که گوماتا از اشرافیان گرفته بود، پس می‌گیرد!

۱. حسن پیرنیا، ایران باستان، ج ۱، صص ۴۷۸-۴۹۹.

۲. چنان که متخصص ادیان شرقی، رابرت چارلز زئر (۱۹۱۳-۱۹۷۴م) در طلوع و غروب زرتشتی‌گری می‌گوید، منظور از «دروغ» و گسترش آن، شورش و وفادار نبودن به قدرت مسلط زمانه است. ر.ک.

گویا گوماتا، اخذ مالیات و سربرازگیری، و قربانی برای معابد را متوقف کرد و موقوفات معابد را به مردم بخشید. لذا عجیب نیست که مردم ناراضی از کشورگشایی‌ها و فشار تأمین نیرو و هزینه، پس از قدرت‌گیری داریوش، باعث به وجود آمدن جنگ‌هایی دو ساله علیه حکومت نوپای او شدند.

برخی دیگر از هخامنشیان آریایی، مانند خشایارشا فرزند داریوش اول (۴۸۵ تا ۴۶۵ ق.م- چهارمین شاه هخامنشی) قیام مردم مستعمره مصر را در ۴۸۵ ق.م به شدت سرکوب و ساحل نیل را غارت کردند. در سال بعد، خشایارشا قیام مردم بابل (عراق کنونی) را به خاک و خون کشید، دیوار شهر و معبد را نابود کرد و مجسمه مردوک را به ایران برد. برخلاف دوران کوروش «این بار پارسی‌ها، با بابلی‌ها به خشونت رفتار کردند».^۱

خشایارشا به تندخویی و زن‌بارگی مشهور بود. گفته می‌شود که در حمله‌ای که به خاک یونان کرد، ۳۰۰ اسپارتی را کشت. سپس به آتن رفت و به سپاهیان دستور داد تا معبد مقدس آتنه را به آتش بکشند. سرانجام، مغان و درباریان، بر او شوریدند و او را به قتل رساندند.^۲ در دوران خشایارشا، قدرت مغ‌های زرتشتی اندکی زیاد شد. در متن یکی از کتیبه‌های خشایارشا، هخامنشی در تخت جمشید، به خط میخی، چنین می‌خوانیم:

«خدای بزرگی است اهورامزدا، که این زمین را، که آن آسمان را، که مردم را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خشایار را شاه کرد، یگانه شاه شاهان ... خواست اهورامزدا این است که کشورهایی جدا از پارس که من شاه آنها بودم به من باج دادند. ... ماد، خوزستان، رُخج [=بلوچستان]، ارمنستان، زرنگ [=سیستان]، پَرثو [=خراسان]، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، بابل، آشور، ئتگوش [=دشت هیرمند]، سارد، مصر، و یونانی‌ها که کنار دریا ساکنند و آنهایی که آن سوی دریا ساکنند، مک [=مکران و عمان]، عربستان، گندار [=قندهار در جنوب افغانستان]، هند و ... در میان کشورهایی که بالا نوشته شد، یکی است که در شورش بود. پس از آن، اهورامزدا به من یاری ارزانی فرمود. به خواست اهورامزدا آن کشور را زدم و در جایش نشاندم. در میان این کشورها، جایی بود که قبلاً دیوها پرستش می‌شدند. پس از آن، به خواست اهورامزدا، من آن پرستشگاه و معبد دیوها (معابد ادیان دیگر) را خراب کردم و اعلان نمودم: دیوها دیگر پرستش نخواهند شد. در آنجا من، "اهورمزدا" و "ارت" را با فروتنی پرستش کردم»^۳ (شکل ۱-۹).

۱. حسن پیرنیا، ایران باستان، ج ۱، صص ۶۹۸-۷۰۰.

۲. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۴۸۰.

۳. رلف نارمن شارپ (استادیار پارسی باستان و پهلوی در دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی شیراز)، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، چاپ ۱۳۴۶، صص ۱۱۳-۱۲۱.